اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد که مرحوم نائینی در این مقدماتی که در بحث مشتق فرمودند عده‌ای از مطالب را آوردند با اینکه مختصر خواندیم باز هم طولانی شد در امر هفتم ایشان متعرض فرق بین مصدر و اسم مصدر شدند و مبداء اشتقاق به اصطلاح خودشان که آیا مصدر است یا اسم مصدر است هیچ کدام را قبول نکردند بله و توضیحاتی که دادند این که مصدر به هیاتی یدل علی الانتساب مما لا معنی له بداهة ان الانتساب ، این را که خواندیم دیروز بله .**

**ایشان می‌فرمایند که عرض کردیم این بحث یک مقداری بحث لغوی است که تعجب است مرحوم نائینی وارد نشدند عرض کردیم عده‌ای از آقایان لغوی‌ها فرقی بین مصدر و اسم مصدر به این تصوراتی که آقایان دارند نگذاشتند هر دو را به یک جور گرفتند اما اجمالا رابطه‌ای بین هر دو هست یعنی این طور که بخواهیم بگوییم دو تا معنای مستقل که خود مرحوم نائینی یکی به شرط لا یکی به شرط شیء نه این روشن نیست .**

**وبعبارة اخری این عبارت ایشان را بخوانیم المصدر انما وضع للحدث فی حال صدوره عن فاعله یعنی این طور گفتند مثلا خندیدن آن حکایت می‌کند انسان از آن حالتی که برای مثلا لب و دندان و دهان انسان پیدا می‌شود لا بما هو هو کما فی اسم المصدر به خلاف خنده مثلا خنده این طور نیست ولا بما هو منتسب کما فی الافعال ، در باب فعل انتساب هست .**

**خوب این فرق بین مصدر و فعل که کاملا واضح است و بهذا یباین المصدر کل من الفعل واسم المصدر این مباین است نه مباینتی که ایشان تصور کردند دلالت بر این نمی‌کند، فلا یتوهم انه اذا لم یکن هیات المصدر موضوعة للدلالة علی النسبة الناقصة بل کان المصدر بهیئته موضوعا لنفس ذات الحدث المنتسب فانما ان یرتفع المایز بینه وبین اسم المصدر عرض شد به اینکه این مایز را بعدها پیدا کردند این طور نیست که حالا ایشان فرمودند اذا لوحظ ذات المنتسب بشرط عدم الانتساب و اما اما ان لا یلاحظ ذلک بل یکون لا بشرط من هذه الجهة عرض کردم تعبیر به شرط شیء و لا بشرط اینجا در محل خودش نیست .**

**ایشان خلاصه‌اش می‌خواهند این را بفرمایند که در باب اسم مصدر یا به شرط است در باب مصدر به شرط شیء است خلاصه‌اش این است . فیکون هو المعنی المحفوظ فی جمیع و یلزمه ان یکون هو وذلک ایشان بعد این را می‌گویند اسم المصدر موضوع لنفس الحدث الغیر القابل للانتساب یعنی خود خنده فمفاده فمعناه ملحوظ بشرط لا .**

**ولذا معنایش به شرط لای از انتساب است والمصدر بمادته وهیاته موضوع للحدث القابل لورود الانتساب علیه مصدر به این معناست، فالتباین بین المصدر واسم المصدر اوضح من ان یخفی ، این مطلبی که ایشان فرمودند عرض کردم درست نیست به شرط لا و لا به شرطی که ایشان فرمودند اولا این تعابیر برای اینجا نیست برای مقام دیگری است وچنین چیزی نیست . اینها به اصطلاح در حقیقت درست است که دو لحاظ است اما لحاظی که دو تباین را درست بکند نه مثلا ایشان تصور می‌کند که خندیدن یعنی مصدر اضافه می‌شود و لذا چون یک انتسابی دارد مثلا ضرب زید اما مثلا اسم مصدر اضافه نمی‌شود فرق نمی‌کند اضافه می‌شود، ایشان خیال کردند مثلا اسم مصدر دیگر عمل ندارد اسم مصدر هم عمل دارد .**

**عرض کردم همین روایت معروف که در کتاب الفیه‌ی ابن مالک هم نگاه بفرمایید شرحش هم هست همین مثال معروف من قبلة الرجل امرائته اینجا مصدر اسم مصدر هم هست عمل هم کرده اضافه‌ی به فاعل شده و مفعول هم دارد عین مصدر است هیچ چیز در این جهت فرق ندارد . عرض کردم یک تصوراتی است که تدریجا پیدا شد آن هم به خاطر اینکه معانی که انسان در عرف در مقام لغت به کار می‌برد غیر از آن معانی است که بخواهد تحقیق معنوی و ذاتش و ذاتیاتش را بررسی کند می‌تواند خندیدن را به معنای خنده بگیرد خنده را به معنای خندیدن بگیرد لکن آن که با ارتکازات ما مناسب است خنده را در وقتی در نظر می‌گیرد که نه اینکه مباین با او باشد یا مثلا در همین روایت بوسه ، بوسه را در وقتی در نظر می‌گیرد که خود عمل را لحاظ می‌کند در آن جا هم خود عمل است اما نحوه‌ی حکایتش ، چون آن حاصل این حکایت است از آن جهت با هم فرق نمی‌کنند ممکن است اضافه‌ی به فاعل و اضافه‌ی به مفعول بشود .**

**ایشان بعد در نتیجه این را می‌گیرد که نه مصدر و نه اسم مصدر این ها مبداء اشتقاق نیستند مبداء اشتقاق ضاد و راء و باء این مطلب ایشان درست است عرض کردم این مطلب ایشان درست است یعنی آنچه که آقایان صرفی‌ها مبداء اشتقاق حساب کردند بیشتر جنبه‌ی معنوی را نگاه کردند که مثلا ضرب دلالت بر اصل ضرب می‌کند حدث می‌کند ، ضارب ، مضروب و اینها از او اشتقاق پیدا کردند و اما مرحوم نائینی نظر به معنا و ماده دارد یعنی لفظ را هم نگاه می‌کند و لفظ را در نظر ، اگر لفظ را در نظر بگیریم ضرب هم خودش یک نوع مشتق است . یعنی از یک مبداء اشتقاق را به لحاظ لفظی باید فرض کنیم در جمیع مشتقات موجود است ، خوب ضرب در جمیع مشتقات موجود نیست .**

**ولذا ایشان نکته‌ای را می‌گوید که باید به نکته‌ای باشد که محفوظ در جمیع سیق باشد که عبارت است از ، و لذا ایشان گفت هذا کله بعد وارد یک مطلب دیگر می‌شوند از این صفحه‌ی 99 که دیگر این مطلب ایشان نمی‌خواند، ایشان وارد یک مطلب دیگر می‌شوند که یک بحث اشتقاق لفظی داریم یک معنوی داریم در اشتقاق لفظی ترتیب نمی‌توانیم مراعات کنیم ، مثلا بگوییم اول مصدر وضع شده است اول فعل وضع شده است بعد اسم فاعل بعد صیغه‌ی مبالغه بعد اسم مفعول ترتیبی برای اینها نیست در اشتقاق لفظی ترتیب ندارد بعد ایشان می‌گوید عرفت ان جمیع السیق تشتق**

**البته عرض کردم از اینجا به بعد دیگر چون نکات تاریخی است اصلا اینها نکات با خیالات درست نمی‌شود نکات تاریخی است و بقیه‌ی کلام ایشان هم تقریبا نمی‌خواهد .**

**بعد وارد بحث اشتقاق معنوی شدند که مثلا کدام یکی اول بوده کوفی‌ها گفتند فعل اول بوده بصری‌ها گفتند مصدر اول بوده وارد این بحث می‌شوند و تقریبا قبول می‌کنند فعل را مثلا، و بعد هم اسم فاعل را و بعد هم می‌گوید مفعول و بعد هم یک مطالبی ایشان در اینجا فرمودند که اثبات این مطالب احتیاج به بحث‌های خاص خودش را دارد و انصافا قبولش خیلی مشکل است یعنی مطالبی را که ایشان فرمودند با احترامی که برای ایشان قائلیم به جای درستی نمی‌رسد .**

**آن بحث معروفی که اصل فعل است یا مصدر است در باب اختلاف بین کوفی‌ها و بصری‌ها این هم مرتبا در کلماتشان مطرح شده بعضی‌ها گفتند این نزاعی است که خیلی روشن نیست که اصل مرادشان چیست ، یک اصطلاحی را در بعضی از کتب ادب دارند که اصولا وقتی می‌گویند اصل در کتب ادب مرادشان اکثر دورانا نه اصلی به این معنایی که الان در ذهن ماست اصلا این مراد چیز دیگری است اکثر دورانا است خوب حالا وارد این بحث شدند عرض می‌کنم چون عده‌ای اصلا شبهه دارند که آن بحث چه بوده حقیقت آن بحث که اهل کوفه این طور گفتند یا مثلا اول زمانا ، زمان اول مثلا ما که این را می‌شود در آموزش بچه‌ها هم دید وقتی لغت به بچه‌ها یاد داده می‌شود مثلا اسم اول است این مسلم است ، اول به بچه ها اسم حالا یا بعدش مثلا فرض کنید فعل را می‌گویند یا بعدش حرف را می‌گویند ، حرف که قطعا متاخر است یعنی حرف جزو معانی است که در زمان وضعش متاخر است .**

**عرض کردم برای این مطالب به این مقدار بحثی که ایشان فرمودند یا بنده بخواهم بگویم انصافا چون تحقیقات تاریخی خاص خودش را می‌خواهد این بحث به ذهن ما جایی نمی‌رسد .**

**آن وقت ایشان متعرض به این مناسبت که مثلا فعل اول بوده یا مصدر متعرض بحث دیگری می‌شوند که آیا فعل دلالت بر زمان می‌کند یا نه ایشان منکر می‌شوند مثل کفایه منکر می‌شوند که فعل دلالت بر زمان بکند ، فعل فقط دلالت بر این می‌کند که حدثی را نسبت می‌دهیم به نحو نسبت تامه الی ذات ما ، این معنای فعل است قام زید اینطور است .**

**وبنحو الحرکة السیلانیة من العدم الی الوجود یا من القوة الی الفعل که چند بار توضیح دادیم اما این دلالت بر زمان ندارد ، ایشان وارد بحث دلالت فعل بر زمان می‌گوید در صفحه‌ی 100 وما اشتهر من انه یدل علی الزمان الماضی فهو اشتباه بل ان فعل الماضی ، البته ایشان، مقرر است دیگر گاهی نوشته فعل الماضی گاهی نوشته الفعل الماضی ، بعد ان فعل الماضی بمادته وهیاته لا یدل الا علی تحقق الحدث من فائدته .**

**این مطلب را ایشان قبول می‌کند که در باب فعل در فعل ماضی دلالت بر تحقق می‌کند ، البته آقایان غالبا نسبت تحققی هم می‌گویند نسبت تحققی، ما این توضیحات را چند بار عرض کردیم دیگر تکرار مکررات است . کلمه‌ی نسبت را آوردن درست نیست همان تحقق درست است چون نسبت بعد از گفتن انتزاع می‌شود امر انتزاعی است نسبت یک چیزی نیست که ایشان ایجاد کرده نسبت به انتزاع می‌شود و مرحوم ایشان قبول می‌فرمایند به این که بر تحقق حدث نعم لازم الاخبار بتحققه عقلا هو سبق التحقق علی الاخبار آنا ما قبل الاخبار این را قبول می‌کند .**

**چون تحقق معنایش این است که این پیدا شده است یعنی حاصل شده ، چون معنایش حاصل شده و در زمان دارد صحبت می‌کند زمان حال صحبت می‌کند این حصولش قبل از زمان حال است ، حصولش قبل از زمان حال است قبل الاخبار والا لم یکن اخبارا بالتحقق و این را ما در بحث مکاسب هم اگر یاد آقایان باشد از کلمات خود آقای نائینی هم آنجا متعرض شدیم توضیحات را آنجا هم دادیم در همین بحث مکاسب عرض کردیم .**

**در لغت عرب چون به اصطلاح مثلا من باب مثال برای انشائیات الا نادرا الفاظ خاص قرار ندادند حتی وقتی آمدند بعضی انشائیات را بیان کنند مجبور شدند از اخباریات استفاده کنند این توضیحش هم گذشت ، فعل ماضی چون درش تحقق است و به معنای این است که اصولا این نبوده و شده ، نبوده و شده . خود مرحوم نائینی می‌فرمایند این لازمه‌اش این است که قبل از این ، قبل از این که من اخبار بدهم این تحقق پیدا کند خوب زمان ماضی هم همین است شاید ایشان فکر کردند که فعل وضع شده برای زمان فعل وضع نشده ، تعجب از خود ایشان است ، جری الحق علی لسانه ولم یتفطن .**

**این که ببینید شما وقتی شما می‌گویید من می‌گویم تحقق ، تحقق یعنی چه ، یعنی پیدا شده یعنی نبوده شده ، نسبت به زمان ما که الان صحبت می‌کنم نبوده قیام نبوده شده ، خوب می‌شود فعل ماضی دیگر زمان ماضی چیزی نیست که لفظ فعل به ازاء او وضع شده باشد ، مراد از فعل ماضی این است که این تحقق قبل از زمان تکلم است . این از آن انتزاع است و لذا در بحث استصحاب هم عرض کردیم می‌گویند مثلا یقین سابق و شک لاحق در باب استصحاب این نیست که قید سابق در یقینش باشد ، یقین ثابت .**

**در باب استصحاب نکته‌اش این است که یقین را توسعه می‌دهد وقتی توسعه داد می‌گویید سابق یقین بود این نه اینکه کلمه‌ی سابق در استصحاب خوابیده زمان مثلا سابق در استصحاب ، و لذا مشهور بین علما هم استصحاب استقبالی اشکال ندارد .**

**یعنی مثلا زید الان عالم است نمی‌دانیم تا فردا هم عالم هست یا نه مثلا استصحاب استقبالی چون آنجا هم این بحث شد گاهی استصحاب استقبالی هر دویش هم در استقبال است هم یقینش در استقبال است هم زمان شکش بعدش است . گاهی می‌شود که یقینش الان است زمان شکش در استقبال است ، اصطلاحا به این استصحاب استقبالی می‌گویند .**

**مرحوم صاحب جواهر منکر استصحاب استقبالی است آقایان می‌گویند نه ادله‌ی استصحاب یقین را توسعه می‌دهد دارای آثاری باشد که یقین توسعه بکند ولو آثارش در مستقبل باشد توسعه می‌دهد دقت کنید آنجا کلمه‌ی سابق در استصحاب نخوابیده زمان در فعل ماضی نخوابیده مراد از اینکه می‌گویند زمان چون مفاد فعل ماضی تحقق است و تحققش هم به این معنا و لذا در زمان فعل ماضی را می‌گوییم تحقق زمان فعل مضارع و زمان فعل مستقبل را می‌گوییم تلبس، یکی را تحقق یکی را تلبس آنجا نسبت تلبس .**

**خود مرحوم نائینی تعبیر به نسبت تلبسی عرض کردم نسبت نه یکی برای تلبس است خوب طبیعتا تلبس یا الان می‌شود یا بعد می‌شود اینکه می‌گویند دلالت بر زمان حال و استقبال می‌کند به خاطر این مفهوم تلبس است نه اینکه درش زمان اخذ شده ایشان قبول یعنی تعجب است از ایشان و اینکه می‌گوییم لغت یعنی معنا دارد خوب دقت کنید این معنایش این نیست که یک کلمه یعنی ما برگردیم آن کلمه را مثلا در قوامیس و فرهنگ‌ها نگاه بکنیم ، کلمه مدلول‌های فراوانی دارد ، کلمه لتنصرف الی سبعین وجها ، البته در آیه هم داریم در کلمه هم داریم از یک کلمه ما مفادهای مختلفی را در می‌آوریم . خود تحقق نسبت به زمان حال می‌شود ماضی تحقق را گفتیم نبود شد یعنی نبود سابقا الان شد این می‌شود زمان ماضی این تحقق این کلمه‌ی زمان نه اینکه عنوان زمان درش اخذ شده ایشان قبول کرده هو سبق التحقق علی الاخبار خوب تمام شد اگر سبق التحقق شد می‌شود ماضی ، نکته‌ی خاصی ندارد .**

**کما آنا ما قبل الاخبار ببینید آنا ما ، این کلمه‌ی آنا ما را از کجا درآوردید شما آنا ما را قبول می‌کنند ماضی را قبول نمی‌کنند خیلی تعجب است از ایشان ، اگر مفاد قام زید یعنی قبل از اینکه من تکلم کنم قبل از اینکه خبر بدهم قبل از این نبود شد ، خوب نبود شد می‌شود زمان ماضی این تعجب است از ایشان زمان را قبول نمی‌فرمایند اما آنا ما را قبول می‌فرمایند اما آنا ما قبل از اخبار می‌شود ماضی نه اینکه عنوان زمان ماضی درش اخذ شده متاسفانه قبل الاخبار و الا لم یکن اخبارا بالتحقق خود ایشان دارد توضیح می‌دهد و الا اخبار نیست و عین هذا من ان یکون زمان الماضی جزء مدلول الفعل الماضی و کیف ، نه جزء مدلول به معنای اینکه فهمیده می‌شود لازم نیست بگوییم وضع شده به ازاء ماضی وضع نشده به ازاء زمان ، عرض کردم ان الکلمة لتنصرف الی سبعین وجها نکات ثانوی لذا همیشه ما عرض کردیم مقاصه ثانوی و ثالثی و رابعی از کلام استفاده می‌شود . این مقاصد ثانوی و ثالثی اینها هم جزو مفاد کلام است دقت کنید .**

**مثلا می‌گویند لیت انشاء است مثلا و این انشاء مثلا قابل صدق و کذب نیست بله به مفاد خودش نه ، ای کاش در جیب من صد تومان بود خوب این به مفاد خودش قابل صدق و کذب نیست لکن انشاء این لیت که می‌گوید این یک مفاد ثانوی دارد یعنی در جیب من صد تومان نیست اما اگر در جیبش صد تومان باشد می‌گویند بیخود می‌گوید لیت ببینید این روشن شد ؟ این مفاد ثانوی و ثالثی هست که کلام را به لحاظ او نگاه می‌کنند .**

**اذا جائک القوم قالوا نشهد انک رسول الله والله یعلم ان المنافقین لکاذبون ، نه لکاذبون در کلامشان گفتند نشهد انک رسول الله این درست است که لکن وقتی می‌گوید نشهد یعنی من ما فی قلبم را ابراز می‌کنم خدا می‌گوید اینها دروغ می‌گویند این ما فی قلبشان نیست، خوب دقت کنید والله یعلم که منافقین دروغ می‌گویند این دروغ نه خود مفاد کلام ، مفاد کلام که صحیح است . یا مثلا می‌پرسد می‌خواهم از تو سوال کنم نمی‌دانم زید در خانه است ، می‌گوید خوب در خانه بودی زید هم نزد تو بود چرا دروغ می‌گویی سوالش دروغ است نه اینکه سوال یتصف بالصدق والکذب خود سوال لا یتصف بالصدق والکذب دقت می‌فرمایید اما چرا سوال می‌کنید تو که از مطلب خبر داری تو که اصلا در اتاق نزد زید بودی ، چرا سوال می‌کنی، این یک اشتباهی شده که اینها خیال می‌کنند در مدلول باید فقط همان نکته‌ای را که وصف شده حساب بشود نکات فراوانی همراه او هست چه در مفرد چه در ترکیب که اینها به اصطلاح ملاحظه می‌شود .**

**لان مع ان هیات الماضی انما وضعت للدلالة علی النسبة التحققیة عرض کردم مرحوم نائینی هم در اینجا هم در مکاسب کلمه‌ی نسبت را زیاد به کار می‌برند و درست نیست خود تحقق نه نسبت تحققیه**

**یکی از حضار : سوالشان این نبوده که آن کان برای خدا استعمال شده اینها می‌خواهند بگویند زمان درش نیست که بعد بگویند**

**آیت الله مددی : آنها چون آمدند گفتند اصولا در این لغات این طوری در لغاتی که فعل دارد یکی در مجردات که مجرد از زمان هستند منخلاء از زمان است یکی هم در مواد قانونی یعنی ماده‌ی قانونی ، اعاد صلاته مراد خبر نیست ، یکی هم در مجردات اینها فعل منسلخ از زمان هستند این فعل‌ها، مثلا در لغت‌هایی مثل عربی و فرانسه که مذکر و مونث دارند اینها وقتی ماده‌ی قانونی به کار می‌برند در آنجا الفاظ مذکر به کار می‌برند مرادشان مونث هم هست فرق نمی‌کند اینها یک اصطلاحاتی نه اینکه اینجا عوض شده است .**

**می‌گویند چون در آن جا زمان مطرح نیست این فقط تعبیر البته ممکن است یک نکاتی دیگر هم باشد من مشهور را دارم عرض می‌کنم ان شاء الله ما در مباحث آینده یک اشاراتی هم راجع به این زمان می‌کنیم که شاید زمان دارای یک معنای دیگری باشد حالا در آن حتی در مثل کان الله علی ، ان شاء الله شاید یک تعرضی بشود .**

**وکیف ما کان بعد ایشان می‌گوید مع ان هیات الفعل الماضی انما وضعت للدلالة علی النسبة التحققیة وهی معنی حرفی، درست است این معنای ایشان که معانی هیآت که معنای حرفی هستند و لذا کان فعل الماضی مبنیا ، مبنی نیست، الذی هو لازم المعنی الحرفی ، نه این درست نیست و زمان انما یکون معنا اسمیا استقلالیا، نه اینکه وضع شده برای زمان وضع شده برای نسب به زمان ، طرف زمان حساب کرده، آن که معنای اسمی خود زمان است . اما طرف نسبتش که حساب بکنیم معنا دقت کردید .**

**می‌خواهد به آن زمان نسبت بدهد نه دلالت بر خود زمان ماضی بکند این اشتباه ایشان خیلی تعجب است از ایشان اگر آن معانی را که ما عرض کردیم آن معنای اندکاکی را در معنای حرفی ، البته ایشان چون معنای حرفی را ایجادی می‌دانند ، معنای اسمی را اخطاری شد از این جهت برایشان شبهه شده و خود این مبنای ایشان را قبول نکردیم در معنای حرفی .**

**ببینید وقتی می‌گوییم اندکاکی یعنی زمان را دیده نه مفهوم زمان طرف اضافه‌ی به زمان دقت می‌کنید ؟ و این هم جزو مقاصد ثانویه‌ی کلام است نه وضع شده مراد ایشان اگر وضع به این معنا نه ، یعنی وقتی آمد خبر داد اخبار داد از تحقق طبیعتا این طور است یعنی تحقق نسبت به زمان یعنی این فعل نسبت به زمان این طور نه اینکه دلالت بر خود زمان ماضی بکند این اشتباهی که اینجا پیدا شد .**

**البته ایشان چون معنای حرفی و اسمی را کاملا متغایر می‌دانند یکی را ایجادی شاید روی مبانی ذهنی خودشان ، والحاصل ان دلالة الفعل الماضی علی الزمان اما ان یکون بمادته واما ان یکون بهیئته واما ان یکون بمفاد کلام . این را من نوشتم ای کاش این را نوشته بودند یعنی چون تحقق خودش معنایش همین است اصلا تحقق یعنی نبود و شد نبود و شد ، این نبود و شد را از آن انتزاع زمان یعنی می‌گویند زمان ماضی یعنی بعبارة اخری طرف زمان است نه اینکه زمان ماضی را نگاه کرده این هیات را به این ماده به لحاظ زمان گذشته خبر داده به لحاظ .**

**من عرض کردم کرارا روی آن مبنای خود این حقیر معنای اندکاکی این است به لحاظ نگاه کرده مندک در آن است اما آن هست طرف اندکاک نه اینکه بمادته وهیاته ، فهی مشترکة بین الافعال والاسماء المشتقة ، ها نکته‌ی فنی این است ، در اسماء مشتقه ذات ملاحظه می‌شود البته خواهد آمد ایشان چون قائل به بساطت مشتق است شاید از اینجا لذا در آنجا زمان معنا ندارد . سر اینکه در آنجا زمان معنا ندارد این است .**

**چون در آن جا ببینید عرض کردم در فعل نظر ، مصب نظر به حدث است و نسبت حدث به یک ذات ما به نحو تحقق ، ای بنحو الحرکة السیلانیة از عدم به وجود این عدم به وجودش زمان درست می‌کند، زمان ماضی درست می‌کند . اما در باب مشتق مصب نظر به ذات است وقتی می‌گوییم راننده نظرمان به خود این شخص است، این شخص متصف به صفت رانندگی است دقت کنید لذا در اینجا زمان نیست نسبت تحققی هم نیست نظر به ثبوت است این دو تا نظر با هم دیگر فرق می‌کنند سرش این می‌شود که در آنجا زمان درمی‌آید ، در باب فعل مضارع آن جا نظر به تلبس است اصلا فعل مضارع را به نحو تلبس آورده این تلبس یا در زمان حال می‌شود یا در آینده می‌شود الی آخر مطالبی که ایشان فرمودند .**

**بعد مطالب دیگری ، مطلبی را چون ایشان فرموده بودند در اینجا بعد ایشان اشکال می‌کنند که وقع الخلاف که مصدر اصلی است یا نه من عرض کردم این خلاف را بعضی‌ها گفتند اصلا واقعیت ندارد و روشن نیست که اصلا مطلبش چیست یک اصطلاحی من در کتب نحو دیدم در بعضی از کتب نحو اینها می‌گویند اصلا مراد ما از اصل یعنی اکثر دورانا ، آنکه در زندگی ما اکثر دورانا هست این تعبیری هم که در همین کتاب امثله هست مصدر اصل کلام است و از وی نه وجه باز می‌گردد ظاهرا مرادش از مصدر یعنی آن معنایی که ، چون می‌گوید باز می‌گردد دقت می‌کنید ؟ نمی‌گوید .**

**یعنی معنایش این است که تمام این مشتقاتی که ما داریم اینها در حقیقت برگشتش به آن است نه این که او تبدیل به آن مشتقات شده عرض کردم یک عباراتی در اینجا هست در کلماتشان خالی از ابهام نیست و روشن نیست که مرادشان اصل به معنای اصل زمانی مثلا اول مصدر را بشر وضع کرد و بعد فعل یا به عکس ، این مطلب روشن نیست .**

**بعد می‌فرمایند ثم اشتهر من ان المضارع بمعنی الحال والاستقبال ایضا من الاشتباهات نه آن هم اشتباه نیست ، ثم ان رتبة اسم الفاعل متاخرة عن رتبة المضارع بعد این تاخر رتبه را ایشان درست فرمودند بعد اسم فاعل و بعد مفاعیل و اسم مکان و زمان و این ها اثباتش را که ایشان فرمودند ذوقیات است با این مطالب اثبات این مطلب نمی‌شود کرد بعد از این مطلب وارد امر هشتم شدند این امر هشتم خیلی به قول معروف از قدیم ضرب المثل مشکل باب مشتق همین بساطت و ترکب مشتق است که آیا مشتق بسیط است یا ترکب دارد و ظاهرا من چون الان دقیقا اخیرا نگاه نکردم ظاهرا فکر می‌کنم ابتدای بحث از همین مباحث معقول از شرح مطالع و حاشیه‌ی میر سید شریف بر شرح مطالع به نظرم از آنجا شروع شده باشد اصلا این بحث مشتق .**

**ایشان در صفحه‌ی 109 اگر آقایان خواستند نگاه کنند خود مرحوم مقرر عبارت شارح مطالع را آورده ایشان مثلا متعرض شده بعد آخر عبارت در آخر عبارتی که ایشان دارد بعد ایشان در شرح مطالعه سید شریف در حاشیه‌اش نوشته حاشیه بر شرح مطالع : والمشتق وان کان فی اللفظ مفردا خوب دقت کنید ، الا ان معناه شیء له المشتق منه فیکون من حیث المعنی مرکبا ، این بحث ترکب و بساطت ظاهرا فکر می‌کنم حالا من نسبت نمی‌دهم البته محقق کتاب آقایانی که تحقیق فرمودند در حاشیه متن کامل عبارت میر سید شریف را آوردند که اختلاف دارد با این مقرر جور دیگر نقل کرده است .**

**علی ای حال در کفایه هم از اینجا شروع کرده بحث را اما مرحوم نائینی این عبارت را آن اواخر بحث آوردند به هر حال مرحوم نائینی متعرض بحث بساطت و ترکب مشتق می‌شوند آقایانی هم که بعد از ایشان آمدند خوب مفصل متعرض این بحث شدند من دیگر این بحث را سعی می‌کنیم باز یک کمی جمع و جورش کنیم و کم کم از بحث مشتق خارج بشویم .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**